

يك زبان

مدیر دانشگاه (اکسترا) خانمها را برای کلاس زبانهای خارجی قبول نمیکرد
 بوزارت فرهنگ راپورت دادند که مدیر جدید محصله برای زبان نمی پذیرد
 وزیر فرهنگ از رئیس دانشگاه توضیح خواست و مشارالیه بایک نامه رسمی دانشگاه
 جواب داد که :

يك زبان برای زن کافی است . (آشفته)

گذشت سارق

جوان جیب بری موقعیکه درب اتومبیل را باز میکرد تایکی از بانوان ثروتمند
 وشیک سوار شود کیسه پول او را از کیفش ربود ولی وقتی که میخواست اتومبیل حرکت
 کند کیسه پول را بخانم مسترد کرد.
 زیرا در آن جز چند شاهی چیز دیگری نبود.

(کارگران ایران)

در حال انجام وظیفه

باز پرس - چرا بیاسبان هنگامیکه مشغول انجام وظیفه بوده است حمله کرده و
 او را مورد ضرب قرار داده ای ؟
 دزد - آقای باز پرس قدری انصاف داشته باشید ! چرا از او نمی پرسید بچه جهت
 هنگامیکه من مشغول انجام وظیفه ام بودم مرا مورد تهدید قرار داد .

نمیدانم

آموزگار - منوچهر پدرت هنوز حیات دارد یا مرحوم شده است .
 منوچهر - آقا بخدا نمیدانم ، زیرا صبح که بمنرسه می آمدم مادرم با او دست
 بپقه شده بود و نمیدانم او را زنده گذاشته است یا خیر !

(ترقی)

متلك محصل

آموزگار - پسر احمدی مجازات تو این است که صد مرتبه بگوئی من خرم من

احتمق .

دانش آموز - هرگز هرگز - زبانم لال من چطور بگویم که شما خرید یا
احمقید شما آقای آموزگار هستید.

آموزگاری از شاگردش می پرسد که بهترین نقاط دنیا کجا است؟ شاگردش جواب
داد حمام

پسری از پدر می پرسد: بابا خدا چرا بما دماغ داده؟
پدر - برای اینکه روی آن عینک بگذاریم.
(رهنمای آینده)

✽ پس بفرستید ✽

خانواده‌ای که از پدر و مادر و سه فرزند تشکیل شده بود در یکی از شهرها
زندگی میکردند.

در این شهر غالباً زلزله روی میداد و خسارات و تلفاتی بیاری آورد. پدر و
مادر که از عاقبت سه فرزند خود بیمناک بودند آنها را بمنزل پدر بزرگشان که دور
از شهر واقع شده بود و در خارج از منطقه زلزله بود فرستادند
ولی کودکان آنقدر پدر بزرگشان را اذیت کردند که چندروز بعد پدر و مادر
اطفال تلگرافی بدین مضمون دریافت داشتند: (بچه هارا خودتان قبول کنید و زلزله
را برای من بفرستید) (زبده خواندنیها)

✽ امنیت حاصل است ✽

شناگری دختری را از غرق شدن نجات داد. پدر دختر در ضمن تشکر گفت
- آقای عزیز هیچ میدانید که خود را بچه خطری انداخته بودید؟
هیچ خطری در بین نبود زیرا که بنده قهرمان شما هستم و قبلاً ازدواج هم
کرده ام.

✽ هم مرا دیده و هم روی زن تو را ✽

شخصی به خانم خیلی شیکي رسیده خواست باب صحبت را با او بکشد گفت

خانم چادر را عقب زنت رویت را بگشا به بینم تو وجیه تری یا زن من
زن گفت برو آقا از شوهر من چگونگی را پیرس زیرا او هم مراد دیده و هم با زن تو آمیزش کرده است
من همان سائلم

شخص متمول بخیلی برای آنکه زن او نصف نانی بفقیری داده بود او را طلاق
داد آن زن شوهر دیگر کرد وقتی باشوهر خود غذا میخورد سائلی بدرخانه
آنها آمد زن برای آن فقیر نصفه نانی آورد دید که او همان شوهر اولیه اوست که
بواسطه لثامت تمام مکنت خود را تمام کرده است شوهر دومی گفت من همان سائل
اولیه هستم که برای دادن نان بمن تو زن خود را طلاق دادی و خداوند مرا بسبب طبع
سخی غنی گردانید و ترا برای لثامت فقیر نمود.

بیاد تو باشم

مرد بخیلی بدیگری گفت انگشتر خود را بمن بده که هر وقت نظرم بدان افتد
ترا بخاطر آورم.
طرف جواب داد هر وقت خواهی مرا یاد کنی بخاطر آور که وقتی انگشتری از او
خواستم بمن نداد.

من کور و اقییم

فقیری بدرخانه بخیلی آمد گفت شنیده ام تو قدری از مال خود را نذر مستحقان
کرده ای و من بغایت فقیر چیزی بمن بده گفت من دارائی خود را نذر کوران
کرده ام فقیر گفت منم کور واقعی هستم زیرا اگر سنا بودم از در خانه خداوند
برنگشته و بدرخانه مثل توئی نمی آمدم. (انسان آزاد)

شاهد

در امریکای جنوبی یکی از بومیهارا با اتهام دزدیدن مرغی بداد گاه جلب کردند
سابقاً نیز یکبار بهمین اتهام بداد گاه جلب شده بود ولی چون شاهدها برله او گواهی داده
بودند آزاد شده بود. رئیس داد گاه پرسید؟

پس چرا این بار همراه خود شاهدی نیاوردی؟ برای اینکه این دفعه میخواستم حقیقت را

بگویم.

گزارش نوکر بارباب

یکی از ملاکین متمول پس از چند ماه مسافرت نیویورک بدهکده خود مراجعت
 و در ایستگاه راه آهن مستخدم سیاهش از او استقبال نمود .
 ارباب دستی بشانه فیروز زده پرسید خوب فیروز چه خبر انشاء الله همه سلامت
 و محصول هم خوب است .

محصول بد نیست ارباب ... خبر قابل عرض هم نیست جز اینکه دو نفر از زارعین
 در نتیجه خوردن گوشت اسب سوخته فوت کرده اند .

گوشت اسب سوخته :::: از کجا آورده بودند
 از طولیله، ارباب :::: بله، از طولیله، که آتش گرفته بود
 طولیله آتش گرفت ...؟ چطور

اوه خیلی ساده است ارباب ... از حریق که در خانه اتفاق افتاد.

حریق در خانه ... ! یعنی چه چطور حریق افتاد ؟

از سیکار، ارباب .

از سیکار کی ...

از سیکار اشخاصی که دور تابوت جمع بودند

تابوت ...؟ تابوت کی ... زود حرف بزن .. تابوت کی .

تابوت خانم بزرگ مادر تان ...؟

بیچاره پیرزن دق کرد .

باز هم چیزی هست بگو ...!

زود بگو از غصه چی؟

از غصه خانم عیالتان که با اتفاق صاحب مهمانخانه دهکده فرار کرد .

(فردا)

شجاعترین مردم

از بخیلی پرسیدند شجاعترین مردم کی است؟
 جواب داد آن کس که صدای جمعی بگوشش برسد که نان او را میخورند و
 زهره اش آب نشود .